

فرآیندهای واجی در قرآن؛ مطالعه موردی: ابدال

شهریار ضیاء‌آذری^۱، سیدبابک فرزانه^۲، سیدابراهیم دیباجی^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات عربی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. استاد گروه زبان و ادبیات عربی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۳. استاد گروه زبان و ادبیات عربی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

قبایل عرب در سرتاسر شبه جزیره عربی زیسته و در یک نقطه جمع نبوده اند. برخی در حضر و برخی در بادیه در پی آب و توشه به سر برده اند. بی گمان قبیله‌هایی که در بادیه زیسته اند، روش‌های خاص خود را در ادای واژگانی داشته اند و این روش‌ها با قبایل حضری متفاوت بوده و اثر بیشتری در تعدد لهجه‌های عربی و ویژگی‌های هر لهجه داشته است. برخی تلفظ‌ها در شمار عناصر زبان قوم و در قلمرو واژگانی قرآن کریم قرار گرفت و در منطقه ای، ادای کلمه‌ای با حرفی غیر از حرف به کار رفته در منطقه دیگر بود. هدف از این پژوهش، بررسی تحولات آوایی زبان عربی در قلمرو قرآن کریم از طریق رهگیری فرآیند واجی ابدال در چارچوب زبان شناسی تاریخی به منظور تعیین نقش فرهنگ و اقلیم بر آوای زبان عربی است.

روش این تحقیق، کتابخانه‌ای است و نخست به انگیزه‌های عرب، در تلفظ به حرفی متفاوت پی می‌بریم و سپس با کنکاش در جغرافیای زیستی و تجوید زبانی عرب، سعی می‌کنیم به خاستگاه پدیده ابدال برسیم و آنگاه نظام آوایی زبان عربی را درواکه‌هایی که مخارج یا صفات مشترک دارند، بررسی می‌کنیم. آنگاه پدیده ابدال را در نسبت میان حرف قدیم و حرف جدید واکاوی می‌نماییم و با طرح نمونه‌هایی از آن، به نقش و سهم قبایل در این گونه از فرآیندها پی می‌بریم.

واژگان کلیدی: فرآیندهای واجی، ابدال، لهجه، لَعَّة، لَغِيَّة، لُغَّة، اسبق

۱. مقدمه

واج در زبان شناسی، کوچکترین جزء مشخص کلام است. عمده ترین نقش واج، جداسازی واحدهای گفتاری از یکدیگر است و می توان گفت از ترکیب واجها، سامانه ارتباطی یعنی زبان به وجود می آید. (سرهنگیان، ۱۳۵۶: ۴۵۱) واج شناسی یکی از بخش های زبان شناسی است که موضوع آن، مطالعه واج های زبان است، اما واج شناسی تاریخی، به سیر تحول نظام آوایی زبان و به ویژه سیر تحول واج های آن در طی ادوار مختلف زبان می پردازد. (مطلبی و همکار، ۱۳۹۲: ۳۱۳) بخش واژگان زبان، بیش از هر بخش دیگری از انواع تغییرات علمی، فرهنگی و اقلیمی تأثیر می پذیرد. این تغییرات ممکن است به مرور زمان در تلفظ، شکل نوشتاری و معنای واژه ظاهر شوند. واحدهای آوایی زبان، هرگاه در زنجیره کلام در کنار یکدیگر قرار گیرند، از هم تأثیر می پذیرند. هرگاه این تأثیرات، نمود واجی پیدا کنند؛ یعنی در حد تغییر، حذف، افزایش و... یک واج باشند، فرآیند واجی نامیده می شوند. (عمرانی، ۱۳۸۲: ۲۳/۱)

ابدال یکی از فرآیندهای واجی موجود در بیشتر زبان هاست و در آن، واج شناسی و جامعه شناسی در تعامل با یکدیگر قرار می گیرند و انگیزه های واج شناختی در این فرآیند بیش از انگیزه های آوایی است.

در این تحقیق سعی بر آن است تا نشان داده شود که آوای متعدد حاصل از واج واحد، می تواند تحت تأثیر گرایش های اجتماعی و قبیله ای باشد. در ادامه پس از ارائه پیشینه تحقیق، پنج نمونه از واج های را در قرآن کریم بررسی می کنیم که در قبیله یا قبایلی خاص، دچار ابدال شده اند تا بتوانیم پاسخی برای دو پرسش زیر بیابیم که در این تحقیق مطرح است:

- ۱- چگونه می توان میان حرف مُبَدَل و مُبَدَلُ منه رابطه قدمت و حدوث تعریف کرد؟
- ۲- آیا قرآن که به زبان قوم حضرت محمد(ص) نازل شده، منطبق بر زبان جغرافیای محدود است؟

بر اساس پرسش های بالا، فرضیه های زیر مطرح می شوند:

- ۱- مسأله اُسبوق، قاعده ای محرز و غیر قابل اجتناب نیست.
- ۲- وجود ابدال، نشانه جامعیت قرآن کریم و اشتمال آن بر تمام زبان های قبایل و لهجه های عربی در زمان نزول است.

۲. پیشینه تحقیق

اندیشه تغییرات واجی، به خلیل ابن احمد فراهیدی (م ۱۷۵ ق) باز می‌گردد. وی کوشیده است تا واژگان زبان عربی را با تکیه بر همه شکل‌های احتمالی که از جا به جایی صامت‌ها به وجود می‌آید، گرد آورد و مستعمل و غیر مستعمل آن‌ها را از یکدیگر باز شناسد. با این همه، ابن جنی (م ۳۹۲ ق) خود را نخستین کسی می‌داند که روابط میان این دست از واژگان را اشتقاق اکبر نامیده، و پیش از وی کسی برای آن، نامی برنگزیده است؛ البته وی اعتراف می‌کند که پیش از او ابوعلی فارسی (م ۳۷۷ ق) این روابط را دریافته بوده، اما بر آن‌ها نامی نگذاشته، و شرحشان نداده است. (ابن جنی، ۱۹۹۰: ۱۳۳/۲) ممکن است نظریه ابن جنی، بی تأثیر از اندیشه خلیل نبوده باشد، اما تفاوت آشکاری که میان روش خلیل و لغت نویسانی که از وی پیروی کرده اند^۱ با طرح ابن جنی وجود دارد، این است که خلیل و پیروانش بر خلاف ابن جنی، صورت‌های به دست آمده از قلب واژگان را به یک معنای واحد باز نمی‌گردانده‌اند. (کیا، ۱۳۴۰: ۱) و در میان دانشمندان کهن برخی چون سیوطی (م ۹۱۱ ق) نظر ابن جنی را مردود شمرده‌اند. (سیوطی، ۱۹۸۴: ۳۴۷/۱) در میان معاصران نیز گروهی نظر او را رد کرده‌اند (یعقوب، ۱۹۸۲: ۲۰۲/۱) و گروهی نیز با میانه روی براین باور شدند که نظر ابن جنی را می‌توان پذیرفت، اما درپاره‌ای از مفردات، نظری نادرست دارد. (صالح، ۲۰۰۹: ۱۹۴/۱؛ یعقوب، ۱۹۸۲: ۲۰۳/۱) برخی نیز برآن اند که ابدال واجی از سنت‌های عرب و مسأله‌ای کلاسیک است و نمی‌توان آن را در زمره تقسیمات اشتقاق قرار داد و اشتراک معنوی میان واژه‌هایی که از جابجایی صامت‌ها به وجود می‌آید، از باب ترادف است، نه اشتقاق. (یعقوب، ۱۹۸۲: ۲۰۳/۱) سیوطی نیز پدیده جابجایی‌های واجی را بیش‌تر یک پدیده صوتی و لهج‌های دانسته‌است، تا اشتقاقی. (سیوطی، ۱۹۸۴: ۴۶۰/۱؛ یعقوب، ۱۹۸۲: ۲۰۸/۱)

قدما نسبتی را میان تنوعات زبانی با عوامل اجتماعی و زیستی نیافته، اما معاصران، همت قابل ملاحظه‌ای را در کشف این نسبت‌ها به کار بسته‌اند. احمدخانی (۱۳۹۵) معتقد است تنوعات زبانی، با پیچیدگی روابط اجتماعی، گسترده‌تر می‌شوند و در این میان، تعامل عوامل آوایی و اجتماعی در تنوعات زبانی نقش فراوانی دارند و در واج شناسی اجتماعی، تفاوت‌های تلفظی از لحاظ اجتماعی معنادار بررسی می‌شوند. (محمدرضا احمدخانی و همکاران: ۲۱)

ازسویی اگرچه برخی رسایی را ترجمه‌ای از بلاغت بدانند، ولی در مفهوم زبان شناختی اش، کردزغفرانلو (۱۳۹۴) از قول هایمن^۲ رسا را در زبان شناسی، عبور نسبتاً آزاد هوا از طریق بینی یا دهان تعریف می‌کند و بر این اساس نتیجه می‌گیرد که میزان گرفتگی در دستگاه گفتار با میزان رسایی رابطه معکوس دارد و هر واحد واجی نمی‌تواند آزادانه در هر جایگاه از ساختمان هجا قرار بگیرد؛ زیرا حضور آن در یک بافت مشخص، تابع میزان رسایی، محل تولید و نحوه تولید آن در مقایسه با سایر واج‌ها در درون هجا است. (کردزغفرانلو: ۲۰۹)

عرب در زبانش دارای واج‌هایی است که فقط به گاه «ضرورت» با آن سخن می‌گوید و هرگاه ناچار شود، آن صداها را هنگام تکلم به حروفی که مخرج نزدیک دارند تبدیل می‌کند. مانند (ب) و (ف) که کلمه «بُور» را در اضطرار، «فُور» تلفظ می‌کند. مثال دیگر، حرفی است میان (ق) و (ک) و (ج) که در یمن رواج دارد، نظیر «جَمَل» که در ضرورت، «کَمَل» تلفظ می‌کنند. یا نظیر حرفی که میان (ش) و (ج) و (ی) قرار دارد و نمونه اش در مذکر، «غَلَامِج» و در مؤنث، «غَلَامِش» است. البته (ج) در اینجا کار(ی) متکلم را انجام می‌دهد و «غَلَامِج» همان «غَلَامِی» است و (ج) مشدد نیز کار (ی) مشدد را در نسبت بر عهده دارد و نمونه اش «بَصْرِج» و «کَوْفِج» است که مراد از آن‌ها، همان «بَصْرِی» و «کَوْفِی» است. طبری(م ۳۱۰ ق) عقیده دارد عرب دارای اختلاف در لحن بیانی و ادای واژگانی بوده است. (طبری، ۱۹۵۴: ۹/۱) و لهجه‌های عربی تا حدی فزونی دارد که احصای آن مشکل است. (طبری، ۱۹۵۴: ۱۵/۱) ابن جنی به گسستگی برخی لهجه‌های عرب اشاره دارد، تا حدی که بعضی لغات عرب را مانند عربی جنوب و به ویژه «جمیر» ، از عربیت دور می‌کند و از لغتی مثل «بنی نزار» فاصله می‌گیرد. (ابن جنی، ۱۹۹۰: ۳۹۲/۱) حتی ابو عمرو بن علاء (م ۱۵۴ ق) پیش از ابن جنی و طبری عقیده دارد: «لسان «حمیر» و بقایای «جرهم» و نقاط جنوبی دوردست یمن، لسان ما نیست و عربیت آنان، عربیت ما به شمار نمی‌آید. (جمعی، ۱۹۶۸: ۴-۵) ابن فارس(م ۳۹۰ ق) که هم روزگار با ابن جنی بوده است، مثال «بُور» و «فُور» را تأیید می‌کند و آن را منطقی می‌شمارد. (ابن فارس، ۱۹۹۷: ۲۹) البته ابن درید در این باره که «بُور» واژه‌ای عربی نیست، توضیحی نداده ولی پیداست که «بُور» اگر جمع «بائر» و یا اسم جمع باشد، یقیناً واژه‌ای عربی و معادل «هالک» است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۸۶/۴) و در اثبات تازی نبودنش می‌توان به قول ابن سبویه (م ۴۵۸ ق) در ماده «ب و ر» استناد کرد که «ابن بُور» را آنجا ذکر کرده ولی سبویه(م ۱۸۰ ق) «ابن بُور» را با حرف (ن) و به صورت «ابن

نور» به همان معنا ذکر و آن را به یمانیان و لغت ایشان منسوب می‌کند. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲۴۶/۵) و طبعاً وقتی عرب حمیری بخواهد با زبان خویش، واژه‌ای غیر عربی را تلفظ کند، نزدیکی مخرج (ف) به (ب) که هر دو از لب‌ها ادا می‌شوند، تعیین‌کننده بوده است.

۳. اشکالات اندام گفتاری

۳-۱. اصطلاحات «لَغَة» و «لُغِيَّة» و «لُغَّة»

از دیرباز، اصطلاحی در میان لغویان مرسوم بوده است که چنانچه حرفی در یک ماده لغوی، سابقه معجمی داشته و در زبان فصیح، پیشینه استعمال داشته باشد «لَغَة» نام گیرد و گرنه، «لُغَّة» یا «لُغِيَّة» نامیده شود و زمانی که، هر دو احتمال را مفروض دانسته اند، عبارت «لَغَة أَوْ لُغَّة» را به کار برده اند.

این تسمیه، یک روال تبعی از خلیل بن احمد (م ۱۷۰ ق) است؛ زیرا اول بار، او در تبیین مفهوم واژه «دُعاق» به معنای «رُعاق» یا تلخ یا قابل اشاره و تصریح می‌کند که این واژه را با (ذ) از یک اعرابی شنیده است و نمی‌داند که «لَغَة» محسوب می‌شود؟ یا «لُغَّة»؟ (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۴۸/۱)

«لثَغَة» در کلام، یعنی عدول از حرفی به حرف دیگر یا سرزبانی صحبت کردن و «أَلْتَح» به کسی گویند که مثلاً (ر) را نتواند ادا کند و به جای آن، (غ) یا (ی) یا (ل) تلفظ کند و یا به جای (ص)، (ف) را و به جای (س)، (ث) را ادا کند. به بیان دیگر، چنین کسی قادر نیست زبان خود را به هرسو حرکت دهد و چون دچار سنگینی زبان است، پس کلام او واضح نیست. این فرد، زبانش از قرار در مخرج بعضی از حروف، ناتوان است، لذا زبان وی به موضعی که مخرج نزدیک ترین حرف به حرف مورد نظر باشد، می‌رسد. این اشکال زبانی را «لُغَّة»، فرد مبتلا به آن را اگر مذکر باشد، «أَلْتَح» و چنانچه مؤنث باشد، «لَثَغَاء» نامند. مصدر چنین فرآیندی، «أَلْتَح» است و «لُغَّة» اصطلاحاً به «فَم» یا دهان گفته می‌شود. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۴۸/۸)

ابوحذیفه واصل بن عطاء معتزلی (م ۱۳۱ ق)، ابواسحاق ابراهیم بن سری زجاج (م ۳۱۱ ق) و ابوالقاسم عبیدالله بن محمد اسدی (م ۳۸۷ ق) معروف به صاحب ابوعلی فارسی (م ۳۷۷ ق) از اللغ‌های مشهور بوده اند. (جاحظ، ۱۹۸۵: ۶۸/۲)

البته وقتی حرف جایگزین، (ی) باشد، به کسی که به جای بعضی از حروف نزدیک به (ی)، حرف (ی) را ادا کند، «ألینغ» و اگر مؤنث باشد، «لیغاء» گفته می‌شود. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۴۹/۸) یقیناً در عصری که نقطه گذاری ابداع نشده بود، تفاوتی میان «ألثغ» و «ألینغ» نبوده است، زیرا (ث) و (ی) - و حتی (ب) و (ت) و (ذ) - اگر بدون نقطه نوشته شوند، یکسان خواهند بود، از این رو ماهیت «ألثغ» و «ألینغ» تفاوتی ندارد و چه بسا نتیجه قرائت‌های قبل از نقطه گذاری باشد که در تسمیه یک فرد به «ألثغ» تلفظ‌های مکرر (ث) به جای (س) جلب توجه کرده و در تسمیه فرد دیگری به «ألینغ» تلفظ‌های فراوان (ی) نمود پیدا کرده است. براین اساس می‌توان نتیجه گرفت که از پندار صاحبان معاجم، عدول از اصل، باید عنوانی برای خود می‌داشت و چون خلیل بن احمد، پیشتر از دیگران، به تقابل دو واژه «لغء» و «لثغء» پرداخته، پس از او نیز، هر جا خروج از چارچوب لغوی عرب دیده، اصطلاح «لثغء» را در برابر «لغء» قرار داده تا میان یافته‌ها با آنچه که ریشه در عربی فصیح ندارد، شباهتی ایجاد کند. در کتب فقه اللغء، بر پدیده‌های زبانی که فرآیند ابدال را به دنبال داشته باشند، معمولاً نامی بر وزن «فَعْلَلَةٌ» برگزیده اند.^۲

۲-۳. پدیده ابدال و تلفظ‌های نابجا

ابدال از پدیده‌های عموم لغات، به ویژه عربی است. هرگاه حرفی را به جای حرف دیگری از کلمه، با حفظ سایر حروف آن واژه، جایگزین کنند، ابدال روی می‌دهد. برخی از زبان شناسان دیرین و معاصر، این جابجایی را مطلق دانسته و ارادی پنداشته اند، در حالی که قیدی در تعریف آن وجود دارد که لزوماً «غیر ارادی» باشد، زیرا در آن صورت، گویا به عرب الهام می‌شد که عمداً صداها را جابجا ادا کند. (معن، ۲۰۰۱: ۲۹) پس می‌پذیریم که عرب از یک صوت، در دوره‌ای که اعراب و اِعْجَام وضع نشده بود، تلقی دوگانه یا چندگانه داشته است و برای روشن شدن مطلب، از دو زاویه به موضوع می‌نگریم:

اگرچه عنوان مثال از صدای حاصل از تلفظ واژه «سَقَر» ، همین کتابت به ذهن همه می‌رسیده، پس نباید منازعه‌ای باشد، اما با شنیدن تلفظ آن، املائی «سَقَر» در ذهن عده‌ای، و نیز املائی «صَقَر» در ذهن عده‌ای، و همچنین املائی «زَقَر» در ذهن عده‌ای دیگر نقش می‌بسته است. و اگر نسخه مکتوب در اختیار اعراب قبایل مختلف قرار می‌گرفت، با نگاه به یک واژه مثل

«سَقَر» ، صدای حاصل از تلفظ آن، در تمام قبایل یکسان نبود و تازیان «ربیعۀ» و «مضر» و «قضاة» همگی حرف (س) را در کلمۀ «سَقَر» می دیدند، ولی صدایی غیر همسان با یکدیگر، تولید می کردند. واژه «سَقَر» سه بار در قرآن کریم آمده است:

- (يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ) (قمر: ۴۸).^۴
- (سَأْصَلِيهِ سَقَرَ) (مدثر: ۲۶).^۵
- (مَا سَأَلَكُمْ فِي سَقَرَ) (مدثر: ۴۲).^۶

یوسف بن محمد بلوی (م ۶۰۴ ق) در کتاب الف باء ، حکایتی را از قول اصمعی (م ۲۱۶ ق) ذکر کرده است:

«در باره واژه «سَقَر» فردی از قبیلۀ «مضر» و فردی از قبیلۀ «ربیعۀ» اختلاف نظر پیدا کردند. مضری گفت: «سَقَر» و ربعی گفت: «صَقَر». مردی از «قضاة» می آمد. به داوری نزد او رفتند. گفت: من چنان که شما ادا می کنید، ادا نمی کنم. این واژه در حقیقت «رَقَر» است.» (بلوی، ۲۰۰۹: ۳۶۴/۲)

پس اگر املائی «سَقَر» را فردی از اهل «مضر» می دید، صدای (س) را در تلفظ آن ، تولید می کرد و چنانچه فردی از اهل «ربیعۀ» می دید، صدای (ص) را و اگر کسی از اهل «قضاة» آن را می دید، صدای (ز) را ادا می کرد. درحقیقت تفاوت اصوات ، به اختلاف لحن بیانی و مخارج و صفات حروف مربوط بود، نه به ذات حرف و کتابت آن. این ابدال در قراءات قرآنی به قبیلۀ کلب نسبت داده شده که از قبایل وسط جزیره عربی است و زمانی رخ می دهد که (س) قبل از (ق) یا قبل از (ط) قرار گیرد. (خطیب، ۲۰۰۲: ۲۳۹/۹) مثلاً بنی کلب، آن را به صورت «رَقَر» خوانده اند. (ابن جنی، ۱۹۹۳: ۱۹۶/۱؛ ابوحیان، ۱۹۹۸: ۳۲۵/۱) همچنین بنی عذرۀ و بنی قین نیز در این ابدال ، مشابه بنی کلب عمل می کنند. (خطیب، ۲۰۰۲: ۱۸/۱) (س) در «سَقَر» صدایی مهموس دارد و هنگامی که قبل از صدای مجهور (ق) باشد ، (ق) بر روی (س) اثر می گذارد و آن را به نظیر مجهور خود ، یعنی (ز) بدل می کند و بدین ترتیب ، انسجام میان دو صوت، از نظر جهر، پدید می آید. چنین پدیده ای در زبان عربی «مماثلۀ» نامیده شده که مهمترین قانون در روابط صوتی واژگان و حروف است. - و ما آن را به «شبیۀ سازی» با انواع «وارونه»^۷ و «پیشرو»^۸ برگردان می کنیم- و این شبیه سازی ، آنگاه روی می دهد که صداها یک واژه در مخارج و یا در صفات

حروف، گوناگون باشد؛ به گونه‌ای که هرگاه دو صدا با صفات متناقض از یک یا دو مخرج نزدیک به هم، در یک کلمه قرار گیرد، هر صدا تلاش می‌کند که دیگری را به خود شبیه یا همگون کند و به حرفی تبدیل کند که در تمام صفات یا بعضی از آن‌ها شبیه او باشد. این، در پندار لغویان قدیم به قانون «تناسب» یا «مشاکله» موسوم است. (عبدالطوب، ۱۹۸۳: ۲۲) بنابراین، حرف (س) در «سَقَر» طی شبیه سازی وارونه، به (ص) بدل شده است؛ زیرا در لهجه بنی کلب، (س) از (ق) که بعد از اوست، اثر پذیرفته و به (ص) بدل شده است.

۴. نمونه‌هایی از ابدال

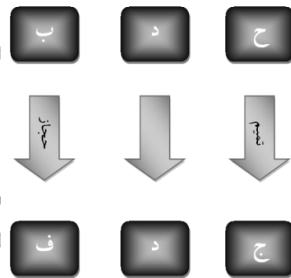
۴-۱. نمونه اول

ابدال (ث) به (ف) یا پدیده «فثفتة» آن است که مثلاً «فلاجة» را «فلاجة» بخوانند. این تلفظ در منطقه قصیم سابقه دارد ولی در بعضی لهجه‌های منطقه شرقی جزیره عربی مثل قطیف که در ۴۰۰ کیلومتری شمال شرقی ریاض قرار دارد، شایع است. آنان «ثلاثة» و «ثلث» را «فلافة» و «فلف» تلفظ می‌کنند. همچنین از واژگانی که به عنوان نمونه بارز این پدیده می‌توان ذکر کرد، واژه «فلاج» است که به طفلی گویند که در زمان بارش برف فراوان به دنیا آمده باشد. این ابدال در قراءات قرآنی به قبیله تمیم نسبت داده می‌شود که از قبایل وسط جزیره عربی است. (ابن جنی، ۱۹۹۹: ۸۶)

اتفاقاً پدیده وارونه آن، یعنی ابدال (ف) به (ث) نیز به همین عنوان «فثفتة» شناخته می‌شود. (معن، ۲۰۰۱: ۱۱۳)

از نمونه‌های ابدال (ث) به (ف)، حرف عطف «ثُمَّ» است که ابن جنی اصل را (ثُمَّ) دانسته و عقیده دارد (فُمَّ) بدل از آن است. (ابن جنی، ۱۹۹۰: ۸۴/۲) همینطور آیه شریفه (حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ) (انبیاء: ۹۶)^۱ است و براساس قرائت ابن مسعود و ابن عباس و کلبی و ضحاک و مجاهد و ابوالصهباء، واژه «حَدَبٍ» به معنای «بلندی» را «حَدَثٍ» خوانده اند که حرف (ث) از لغت حجاز است و «حَدَثٍ» در لغت تمیم، «جَدَفٍ» خوانده شده در حالی که در لهجه حجاز «جَدَثٍ» خوانده شده است. (خطیب، ۲۰۰۲: ۵۹/۶)

البته این نکته که (ح) در «حَدَبٍ»، به لغت تمیم، (ج) خوانده شود و (ب) در همین واژه، (ث) ادا شود، به عدم وجود نقطه در آغاز کتابت قرآن کریم می‌تواند بازگردد؛ آنگاه که (ب) و (ت) و (ث) به صورت یکسان و بی نقطه نوشته می‌شد و نیز (ح) و (خ) و (ج) نیز همگی (ح) یعنی بدون نقطه می‌آمد و بعدها در بحث إعراب و إعجام، نقطه پدید آمد، اما هرگز (ب) با صدای (ف) نمی‌تواند قرائت شود، هرچند هردو شفوی باشند و از لبها ادا شوند، مگر آن که ابدال صورت گیرد و قبیله تمیم چنین می‌کردند. لذا براساس انگاره‌های زیر، قلب «حَدَبٍ» به «جَدَفٍ» به شرطی امکان پذیر است که تلفیقی میان لهجه تمیم و حجاز رخ دهد وگرنه، سابقه قلب (ب) به (ف) نه در لهجه حجاز گزارش شده است و نه در تمیم. پس اگر در قبیله تمیم، به صورت «جَدَفٍ» خوانده شده، بی گمان ابتدا بر اساس لهجه حجاز، (ب) به (ث) قلب شده و سپس به لهجه تمیم برگشته و (ث) به (ف) بدل شده است و عوامل تأثیرگذار بر فرهنگ و زبان، میان دو قبیله و جغرافیای مرتبط، می‌تواند عامل چنین گمانه‌ای باشد.



از سوی دیگر، طبرسی (م ۵۴۸ ق) باتوجه به آیه شریفه، «حَدَبٍ» را که به معنای «بلندی» یا «نقاط مرتفع زمین» است، با استناد به قرائت مجاهد که «حَدَبٍ» را «جَدَثٌ» خوانده، کنایه از «قبر» و دال بر آیه شریفه (وَتُفَخَّ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ) (یس: ۵۱)^{۱۰} گرفته است. (طبرسی، ۱۴۱۵: ۱۰۲/۷) ولی علامه طباطبایی (م ۱۴۰۲ ق) دلالت «حَدَبٍ» را بر «قبر» نادرست می‌انگارد، زیرا سیاق ماقبل و مابعد را با این معنا سازگار نمی‌داند و لذا «حَدَبٍ» به معنای «بلندی» است نه «قبر» که جزو بلندی‌های زمین به شمار نمی‌آید. (طباطبایی، ۱۴۱۷:

(۴۶۱/۱۴)

ابن جنی با استناد به قرائت ابن مسعود و ابن عباس ، «جَدَث» به معنای «قبر» را چنانچه با (ف) یعنی «جَدَف» خوانده شود، واژه‌ای مقلوب دانسته و نتیجه می‌گیرد که اگر (ف) در «أجداف» شنیده شود ، حتما تغییر یافته‌(ث) است، زیرا در جمع، «أجداث» به کاررفته است و «أجداف» در جمع، سابقه ندارد.(ابن جنی، ۱۹۹۹: ۸۸/۱) به عکس، گاهی حرف (ف) به (ث) نیز بدل می‌شود. مثلا ابن مسعود و ابن عباس و ابی بن کعب، آیه شریفه (...فَادَعُ لَنَا رَبِّكَ يُخْرِجُ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصَلِهَا...) (بقره: ۶۱) «کلمه «فومها» را «ثومها» با (ث) خوانده‌اند.(خطیب، ۲۰۰۲: ۱۱۱/۱) و اصل ، در این کلمه، همان (ث) است و «ثوم» به معنای «سیر» و(ف) بدل از (ث) است، بدین سبب که قانونی صوتی و اجتناب ناپذیر درخصوص مقارنه زبان عربی با زبان‌های سامی، حکایت از آن دارد که (ث) در عربی ، مقابل (ش) در عبری و اکادی و معادل (ت) در آرامی و (س) در حبشی است. مثل «ثور» در عربی که در اکادی «suru» ، در عبری «sor» ، در آرامی «tawra» و در حبشی «sor» است.(موسکاتی و دیگران، ۱۹۹۳: ۵۴-۵۵؛ عبدالقواب، ۱۹۸۷: ۴۷)؛ لذا میان این دو حرف، (ث) اصل است و (ف) تحول یافته آن است و این دو حرف ، در صفات رخوت، همس و ترفیق هماهنگ اند و مخرج ادای نزدیک به هم دارند؛ (ف) از میان لب پایین و اطراف دندان‌های ثنایای بالا و(ث) از میان دندان‌های ثنایای پایین و بالا باقرار دادن زبان در میان آنها ادا می‌شود. (انیس، ۱۹۹۰: ۴۶-۴۷)

۲-۴. نمونه دوم

ابدال (ج) به (ی) یا «جعجه» پدیده‌ای است که درلهجه حوطه روی داده و حوطه در ۱۷۸ کیلومتری جنوب ریاض واقع است.(حربی، ۱۹۷۹: ۲۰)

مردم آن منطقه، همچنان نظیر لهجه خلیج فارس و مشهورترین آن‌ها یعنی لهجه کویت، (ج) را (ی) تلفظ می‌کنند.(عبدالباقی، ۱۹۸۵: ۸۱)

در حوطه تمیم ، مردم، «رَجُل» را «رِیْل» و «زواج» را «زواي» و «دجاج» را «دبای» و «جار» را «یار» و «جاهل» را «یاهل» تلفظ می‌کنند. (عبدالباقی، ۱۹۸۵: ۳۹)

این زبان، دیرینه‌ای دارد که ازهری(م ۳۷۰ ق) از قول ابو هیثم می‌نویسد که در تمیم ، لغتی

معروف است. (ازهری، ۱۹۶۷: ۱۲۳) مصراعی را نیز اصمعی (م ۲۱۶ ق) نقل می‌کند. از رجز (ابن جنی، ۱۹۹۹: ۷۴/۱):

تَحْسَبُهُ بَيْنَ الْإِكَامِ شَيْرَةٍ^{۱۲}

ابن جنی حکایتی را در جستار واج اصلی ضبط کرده (ابن جنی، ۱۹۹۹: ۷۴/۱) که:
 «ابوالفضل ریاشی (م ۲۵۷ ق) حکایت کرد که نزد ابو زید انصاری (م ۲۱۵ ق) بودیم و یک اعرابی پیش ما. بدو گفتیم: از مصغرش سؤال کنید. ایشان نیز پرسید و اعرابی جواب داد: شُيْرَةٌ»

و ابوزید، کلمه «الشَّجْرَةَ» را در آیه (...وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجْرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ) (بقره: ۳۵)^{۱۳} به صورت «الشَّيْرَةَ» خوانده است. (ابن خالویه، ۱۹۵۷: ۴)

۳-۴. نمونه سوم

ابدال (ح) به (ع)، در لهجه قبیله هذیل از قبایل غربی جزیره عربی به «فحفه» معروف است. مثلاً در آیه (كُلُّكُمْ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّتُهُ حَتَّىٰ حِينٍ) (یوسف: ۳۵)^{۱۴} «حَتَّىٰ حِينٍ» را «عَتَّى حِينٍ» خوانده اند که به قبیله ثقیف نیز نسبت داده می‌شود. (خطیب، ۲۰۰۲: ۲۵۶/۴)
 اقوالی نیز وجود دارد که گاه دلالت دارد براین که چنین ابدالی، منحصر به کلمه «حَتَّى» بر مبنای قرائت ابن مسعود است و گاه به توسعه این ابدال و شمولش نسبت به هر حرف (ح) دلالت دارد، مثل «بَحْتَرٌ» به معنای پراکندن و متفرق کردن (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۷/۴) و مجهولش «بُحْتَرٌ» که با تلفظهای «بُعْتَرٌ» و «بُعْتَرٌ» روایت شده است.
 و نیز «ضَبَعَتِ الْإِبِلُ» به معنای «ضَبَعَتِ الْإِبِلُ» بدین معناست که شتر در حالی که بازوانش را می‌کشید، دوید و کنایه از سرعت در دودیدن شتر و یا اسب است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۸: ۵۰۱/۱)

همچنین از لهجه هذیل، روایت شده است که: «اللَّعْمُ الْأَعْمَرُ أَعْسَنُ مِنَ اللَّعْمِ الْأَبْيَضِ» را به جای «اللَّحْمُ الْأَحْمَرُ أَحْسَنُ مِنَ اللَّحْمِ الْأَبْيَضِ»^{۱۵} تلفظ می‌کردند. (معن، ۲۰۰۱: ۱۲۵)
 در تعلیل این ابدال لغوی، نزدیکی مخارج دو حرف (ح) و (ع) را سبب ابدال یکی به دیگری

می‌دانند. (ابن جنی، ۱۹۹۹: ۳۴۳/۱)

۴-۴. نمونه چهارم

فرآیند واجی دیگر، ابدال (ع) به (ن) یا «استنطاء» است که به قبایل عربی مختلفی نسبت داده می‌شود، از جمله: سعد بن بکر، هذیل، ازد، قیس و انصار. ابن اثیر (م ۶۰۶ ق) چنین پدیده زبانی را در منطقه یمن، دارای سابقه گزارش کرده و لهجه یمن به لهجه فصیح، بسیار نزدیک است. (ابن اثیر، ۱۹۷۹: ۱۶۴/۴)

قرائت قرآنی بر این پایه را «مُسْتَنْطَاء» می‌گویند، نظیر: قرائت آیه شریفه (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ) (کوثر: ۱) که در این قبایل به صورت «أَنْطَيْنَاكَ» خوانده شود. از زمره احادیث نبوی (ص) نیز می‌توان به حدیث اشاره کرد که «لَا مَنَعَ لِمَا أَنْطَيْتَ وَلَا مَنَعَ لِمَا مَنَعْتَ» که ابوالطیب لغوی (م ۳۵۱ ق) آن را به لهجه اهل یمن دانسته است. (لغوی، ۱۹۶۱: ۳۱۸/۲) یعنی: «لَا مَنَعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ»^{۱۷} و نیز حدیث «الْيَدِ الْمَنْطِيَّةُ خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّقْلَى» از همین گونه است که رسول خدا (ص)، در حقیقت به لهجه اهل یمن صحبت فرمودند.

در بیان سبب این عادت کلامی گفته اند: حرف (ن) در مقابل حرف (ع) قرار ندارد، بلکه از فعل «آتَى» به معنی «أَعْطَى» برگرفته شده است. این فعل، دچار تخفیف شده و به «أَتَى» با تشدید (ت) بدل گشته و در فک ادغام در زبان عربی و بقیه زبان‌های سامی، حرف (ن) به یکی از دو حرفی که با آن متجانس باشد، بدل می‌شود. مثل «جندل» که در اصل «جدل» یا تشدید (د) بوده است. (سامرائی، ۱۹۶۱: ۲۱۷)

همچنین (ع) یکی از حروف حلقی و (ن) از حروف ذلقی است. این دو حرف در مخرج، متفاوت اند ولی در صفات جهر و انفتاح و استفال، متفق اند. (لغوی، ۱۹۶۱: ۳۱۸/۲)

ابدال (ع) به (ن) در شعر فصیح عربی نیز سابقه دارد. از جمله، بیت اعشی (م ۷ ق) که در مدح هود بن علی حنفی سروده است. از متقارب:

جِيَادُكَ فِي الْقَيْظِ فِي نَعْمَةٍ تُصَانُ الْجَلَالُ وَ تُنطَى الشَّعِيرَا^{۱۸}

و شاهد بیت در کلمه «تُنطَى» است که (ع) از «تُعطَى» به (ن) بدل شده است. (لغوی، ۱۹۶۱:

۳۱۸/۲)

همچنین «عَسَلَ - يَعْسِلُ - عَسَلَانًا» به معنای «سَلَّ - يَسْلُ - سَلَانًا» آمده که راه رفتن

سریع را گویند، به گونه‌ای که شانه‌ها تکان بخورد. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۴۶/۱۱؛ ۶۶۱/۱۱)

۴-۵. نمونه پنجم

قبیله تمیم و برخی از ربیع، تمایل شدید به مقدم داشتن صداهای جلویی دهان داشته‌اند. مخرج ادای (ق) زبان کوچک است، یعنی (ق) از انتهای فک بالا و زبان کوچک ادا می‌شود. ضمنا (ق) دارای صفات شدت، جهر و بعضی از ارزش‌های تفخیم است. این شدت، درکنار تلاش عضلانی برای تلفظ (ق) با ویژگی‌های قبایل بدوی همگونی بیشتری دارد. (شحاته، ۲۰۰۳: ۱۹۶)

قبایل تمیم و اسد و قیس، (ق) را بر (ک) ترجیح می‌دهند، نه آن که بدل می‌کنند؛ چراکه معنا ثابت است. اما در باره انگیزه این رجحان، باید در پی عاملی بود که با طبع بدوی همراه با خشونت و صلابت و جدیت، ارتباط داشته باشد. حرف (ک) دارای صفات شدت و همس و ترقیق است که با طبع عرب بدوی سازگار نیست، اما (ک) دارای شدت و جهر و شبه تفخیم است. زیرا هنگام ادای (ق)، زبان به دیواره پشتی حلق، در نقطه‌ای بالای حلق، نزدیک می‌شود و زبان کوچک به سمت عقب و بالا متمایل می‌شود. از این رو، صدای (ق) از صداهایی نیست که تفخیم کامل داشته باشد ولی برخی از ارزش‌های تفخیم را بنا بر وجود عناصر حلقی و صفت اطباق، داراست. (حسان، ۱۹۹۰: ۹۶-۹۷)

درلهجه قریش، به گونه‌ای متناظر، دقیقا به عکس این پدیده عمل می‌شود؛ بدین معنا که (ک) را بر (ق) ترجیح می‌دهند و ترجیح یکی از (ق) و (ک) بر دیگری، «قفقه» نامیده می‌شود. (معن، ۲۰۰۱: ۱۳۲-۱۳۳)

به هر حال، «کفکفه» نوعی از قرائت قرآنی را سبب می‌شود که در قبایل تمیم و اسد و قیس از وسط جزیره عربی سابقه دارد و در مثل آیه شریفه (وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ) (تکویر: ۱۱)^{۱۹} نمایان می‌شود و آن را ابن مسعود و عامر بن شراحیل شعبی و ابراهیم بن یزید نخعی، «قُشِطَتْ» با (ق) خوانده‌اند. البته اگر از منظر زاینده‌گی زبان به موضوع بنگریم، می‌توان مدعی شد که این (ق) بدل از (ک) نیست، زیرا دو واژه «كُشِطَتْ» و «قُشِطَتْ» به بیان ابن حجر، معنای واحد دارند و متعلق به اقوام گوناگون اند و عرب، نظیر «کافور» و «قافور» و «کسط» و «قسط»

فراوان دارد که دو حرف هم مخرج، دو واژه را به یک معنا تولید کنند و زمخشری (م ۵۴۸ ق) نیز به هم افزایی فراوان (ک) و (ق) عقیده دارد. (خطیب، ۲۰۰۲: ۳۲۶/۱۰)

پدیده «کفکفه» رامی توانیم در قرائت آیه شریفه (فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ) (ضحی: ۹) نشان دهیم که ابن مسعود براساس گزارش ابن خالویه (م ۳۷۰ ق) «فلا تَقْهَرْ» خوانده است. (ابن خالویه، ۱۹۵۷: ۱۷۵) «بنی تمیم» نیز (ق) را با زبان کوچک، به گونه‌ای محکم و غلیظ ادا می‌کنند و «القوم» شبیه «الکوم» شنیده می‌شود. مثل بیت اول زیر از ابوالأسود دؤلی (م ۶۹ ق) که ناظر بر خطاهای رایج در میان عرب است، یکی آن که برای جوشیدن دیگ، ماده «غ ل ی» را نه از «فَعَلَ - يَفْعَلُ» «غَلَى - يَغْلَى»، بلکه از «فَعَلَ - يَفْعَلُ» «غَلَى - يَغْلَى» می‌آورند و ابوالأسود با تنظیم دو گونه از فعل، «غَلَيْتُ» را در پایان مصراع نخست و «غَلَّتْ» را در مصراع سوم آورده است تا مراد خویش را از فصاحت، طی یک مقایسه بیان کند. (عدنانی، ۱۹۸۵: ۱۸۹) از بسیط:

وَلَا أُقُولُ لِقَدْرِ الْقَوْمِ قَدْ غَلَيْتُ وَلَا أُقُولُ لِبَابِ الدَّارِ مَعْلُوقٌ
لَكِنْ أُقُولُ لِبَابِي مَعْلُوقٌ وَ غَلَّتْ قَدْرِي وَ قَابَلَهَا دَنْ وَ إِبْرِيْقُ^{۲۱}

و در آیات شریفه (إِنَّ شَجَرَتَ الرَّقُومِ * طَعَامُ الْإِيْتِمِ * كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ) (دخان: ۴۵-۴۳) فعل «يَغْلِي» بر وزن «يَفْعَلُ» از ناقص یائی آمده است. و سخن ابن درید، در لهجه «تمیم» بود که (ق) را (ک) خوانده اند: «وَلَا أُكُولُ لِكَدْرِ الْكَوْمِ قَدْ غَلَيْتُ...» و البته برخی قائل اند که استعمال «غَلَيْتُ الْقَدْرُ» نُغَةً يَا نُغِيَّةً است. (فیروزآبادی، ۱۹۷۸: ۱۱۸۲/۱) برخی نیز بر این باورند که اگرچه ابن درید چنین موردی را از ابوزیدانصاری نقل کرده، ولی زیبنده نیست، زیرا نوعی لهجه عامیانه و ناپسند است. (سیوطی، ۱۹۸۴: ۲۵۲/۱) البته در پس این تلفظ، ابهامی را فرونهاده اند و آن، باقی ماندن (قد) به حال خویش و عدم تلفظ آن به صورت (کد) است.

۵. تحلیل داده ها

۵-۱. پرسش و فرضیه اول

پرسش: چگونه می‌توان میان حرف مُبَدَل و مُبَدَلُ منه رابطه قدمت و حدوث تعریف کرد؟

فرضیه: مسأله أُسْبِق، قاعده‌ای محرز و غیر قابل اجتناب نیست.

در روش شناسی ابدال، مسأله «أُسْبِق» یا «أَصْل» مورد اختلاف است، بدین معنا که حرف اداشدنی، اصل است؟ یا حرفی که به جای آن ادا می‌شود؟ مثلاً در «هَتَّنَتِ السَّمَاءُ» و «هَتَّلَتِ السَّمَاءُ» هر دو به معنای «آسمان پشت سر هم بارید»، آیا (ن) اصل است؟ یا (ل)؟
برای این سؤال، پاسخی مطلق وجود ندارد، زیرا وقتی نویسندگان کتاب‌های ابدال، الفاظ را بر مبنای عنوان باب، مرتب می‌کنند، دو احتمال وجود دارد که هر دو، تابع لفّ و نشر مرتب است:

▪ اگر (ن) را بر (ل) مقدم کرده باشند، به همان ترتیب، مثال (ن) را نیز، زودتر از مثال (ل) می‌آورند، مثل این سکیت (م ۲۴۴ ق) که عنوانی به نام «باب النون واللام» دارد و «هَتَّنَتِ السَّمَاءُ» را زودتر از «هَتَّلَتِ» آورده است. (ابن سکیت، ۱۹۰۳: ۳)

▪ اگر (ل) را بر (ن) مقدم کرده باشند، مثال از (ل) را زودتر از مثال (ن) می‌آورند، مانند ابو الطیب لغوی (م ۳۵۱ ق) که عنوانی به نام «اللام و النون» دارد و «هَتَّلَتِ السَّمَاءُ» را بعد از «هَتَّنَتِ» آورده است. (لغوی، ۱۹۶۱: ۳۸۲)

البته در میان لغویان، برخی قائل به مسأله أُسْبِق یا أُسْبِقِیت نیستند، مانند أحمد فارس شدیاق (م ۱۸۸۷ م) که آن را امری اعتباری می‌داند و مدعی است که نمی‌دانیم مثلاً آیا «جُبَّ» قبل از «حُبَّ» بوده است؟ و یا «حُبَّ» پیش از «جُبَّ»؟ (شدیاق، ۱۴۲۷: ۵/۱)

همچنین نام گذاری باب‌ها، بدین معنا نیست که در ابدال، مثلاً (ل) به (ن) بدل می‌شود و (ن) به (ل) بدل نمی‌شود، زیرا این امر، وابسته به تشخیص حرف اضعف از حرف اقوی است و اگر ابدالی رخ دهد، همیشه حرف اضعف به حرف اقوی بدل می‌شود و ابوالطیب، این شیوه را در نام گذاری تمام ابواب، برگزیده است؛ وی باب‌های کتاب خویش را با دو حرف که دوسوی ابدال هستند، نام نهاده و همواره حرف مقدم، در ترتیب الفبا نیز مقدم است و طبعاً وقتی به «باب المیم و...» می‌رسد، گزینه‌های وی، از (ن) تا (ی) است، یعنی «باب المیم و النون»، «باب المیم و الواو»، «باب المیم و الهاء» و «باب المیم و الیاء».

بنابراین، به طور مطلق نمی‌توان ادعا کرد که حرف ۱ پیش از حرف ۲ بوده و واژه‌ای که با ۱ ساخته شده، قدمت دارد و واژه‌ای که با ۲ ساخته شده، جدید و حادث است. اما اگر ۱ را حاصل از ابدال ۲ بدانیم، یا ۲ را حاصل از ابدال ۱، در آن صورت یقیناً حرف قدیمی، اضعف و حرف

جدید، اقوی بوده است.

۲-۵. پرسش و فرضیه دوم

پرسش: آیا قرآن که به زبان قوم حضرت محمد(ص) نازل شده، منطبق بر زبان جغرافیای محدود است؟

فرضیه: وجود ابدال، نشانه جامعیت قرآن کریم واشتمال آن بر تمام زبان‌های قبایل و لهجه‌های عربی در زمان نزول است.

رساله‌ای به نام *اللغات*، لغات قبایل عربی را که در قرآن آمده، بر حسب ترتیب سوره‌ها یادآور شده است. این رساله، در حاشیه تفسیر جلالین^{۳۳} سیوطی، چاپ و نیز مستقلاً به نام *اللغات فی القرآن* به تحقیق صلاح الدین المنجد (م ۲۰۱۰ م) منتشر شده است.^{۳۴} سیوطی در دو جای کتاب *الاتقان* از آن برده^{۳۵} و آن را تلخیص نموده است. در آنجا نام ۳۰ قبیله معروف عرب که در قرآن به کار رفته که به ترتیب حروف الفبا عبارتند از: ازد، شنوءه، أشعر، أنمار، أوس، بنی حنیفه، بنی عامر، تغلب، تمیم، ثقیف، جذام، جرهم، حمیر، خثعم، خزاعه، سعدالعشیره، سلیم، طیء، عذره، عماره، غسان، قریش، قیس، کنانه، کنده، لحم، مزینه، هذیل، همدان، هوازن و یمامه. همچنین علاوه بر نام ۳۰ قبیله، از ۷ سرزمین حجاز، حضرموت، سبأ، عمان، مدین، یمامه و یمن و ۸ ملت مجاور، یعنی أحباش، فرس، روم، قبط، أنباط، سریان، عبرانیون و بربر نیز نام برده شده است. البته سیوطی در نقل لهجات از ۳۰ قبیله و ۷ شهر و ۸ ملت، ترتیب دیگری را برگزیده است (سیوطی، ۱۹۸۷: ۱/۵۳۸-۵۴۹) و آن، چنین است که نام مذحج، حضرموت، سبأ، عمان، خزرج و مدین را درج و در عوض، نام بنی عامر، تغلب، ثقیف، هوازن، همدان و قریش را از آنچه صاحب *اللغات* آورده، حذف نموده و در تکمیل فهرست خویش، نام نصر بن معاویه، عامر بن صعصعه، ثقیف و عک را اضافه کرده است. بدون در نظر گرفتن این که نام‌ها، متعلق به یک شهر یا ملت باشد، سیوطی چیزی از نام‌های قبایل را از قلم نیانداخته است، هر چند نیکوتر همان بود که صاحب *اللغات* کرد؛ یعنی نام حضرموت، سبأ و عمان را در ردیف نام شهرهایی چون حجاز، یمامه و یمن آورد، نه در کنار نام ۲۷ قبیله. البته در این پژوهش برای ترتیب مذکور در روش *الاتقان* توجیهی نیافتیم، همان گونه که برای ترتیب یادشده در روش *اللغات*

فضیلتی یافته نشد؛ زیرا اگر نویسندگان، در پی اثبات فراوانی لهجات بوده اند، بایستی ترتیب نزولی را برمی گزیدند و چنانچه در صد اثبات شدت عربیت آن مردمان بوده باشند، نمی توان باور کرد که مثلا تمیم رتبه هشتم را در فهرست اللغات ورتبه بیست و پنجم را در فهرست الاتقان داشته باشد! این اختلاف به منابع اقتباس واژگان باز می گردد و به این که هیچیک از اصحاب الاتقان و اللغات، هرگز در قامت یک زبان دان که مسلط به تمام لهجه ها و لغات باشد ظاهر نشده و خود به شماره کردن واژگان قرآن کریم بر پایه لهجه ها نپرداخته اند؛ چیزی که از بزرگان متقدم چون سیبویه و جاحظ (م ۲۵۵ ق) و ابن جنی و از متأخران، ابراهیم انیس (م ۱۹۷۷ م) و رمضان عبدالنواب (م ۲۰۰۱ م) نیز سراغ نداریم. مثلا افزون ترین لهجه را اللغات به قریش با ۱۰۴ سپس به هذیل با ۴۵ و آنگاه به کنانه با ۳۶ واژه اختصاص داده است (ابن حسنون، ۱۹۴۶: ۶) و در همین حال، الاتقان به ترتیب، هذیل را با ۳۷، سپس جرهم را با ۲۵ و آنگاه حمیر را با ۲۰ واژه در رتبه های اول تا سوم قرار می دهد (سیوطی، ۱۹۸۷: ۵۳۶/۱) و گویا قریش و سهم ایشان را پیش فرض لغت قرآن گرفته است. ناگفته نماند که نام ۶ قبیله سدوس، عمالقه، أنمار، غطفان، ثعلبه و بلی در فهرست اللغات و الاتقان ذکر نشده است.

آذرنوش (۱۳۸۳) با ذکر ۷ دلیل، اثبات می کند که زبان قرآن فراتر از زبان و لهجه یک قبیله است، بلکه باید آن را زبان مشترک تمام قبایل عرب دانست. (آذرنوش، ۱۳۸۳: ۳۱-۳۳) و حجتی (۱۳۵۰) أدله ی طرفداران نظریه ی نزول قرآن به لهجه قریش را ذکر کرده و به رد آنها پرداخته است. (حجتی، ۱۳۵۰: ۱۷۳-۱۸۶) و باید گفت: پاسخ پرسش دوم، منفی است و قرآن شامل تمام زبان های و لهجه های قبایل در زمان نزول است.

۶. نتیجه گیری

فرآیند واجی ابدال، از پدیده های مهم زبان عربی است و در قرآن کریم نیز دیده می شود. برخی از اعراب، حروف را به دلایل ذاتی و اندامی جابجا تلفظ می کنند، اما برخی به جهت وجود معنایی توسعه یافته و مفهومی مشابه، چنین می کنند. همان گونه که برای یک فارسی زبان، ادای حرف (ض) دشوار است و در قرائت نماز، آنگاه که به پایان سوره حمد می رسد، همت و دقتی مضاعف به خرج می دهد تا حق (ض) ادا شود، عرب نیز با توجه به طبع و اقلیم و رواج زمانه خویش و گاه بنا بر وجود عارضه ای طبی در اندام گفتاری، از ادای بعضی از حروف ناتوان

است. این حروف، ممکن است در پندار یک فارسی زبان، اساساً دشوار نباشد، مثل صدای حاصل از تلفظ حرف (ج) که در مصر به نوعی و در لبنان و سوریه و اردن و فلسطین، به نوعی دیگر است، اما عوامل محیطی و گرایش به اداء سهل، برای عرب، تعیین کننده بوده است. در زمان نزول قرآن کریم، عرب بدون توجه به مبانی زبان شناسی، از روی سرشت و گرایش زبانی، همگون سازی‌هایی در داخل یک واژه انجام می‌داد و بدان سخت پایبند بود؛ لذا مبنای پدیده‌هایی چون مماثله، درون واژه‌ای است و به طور جدی، وابسته به جغرافیا و اقلیم است و با عنایت به قراءتی که عموماً در محضر یا در دوران حیات رسول خدا (ص) انجام شده، سکوت رسول خدا (ص) و پس از ایشان، سکوت امامان معصوم (ع) از نظر فقهی، تقریر محسوب می‌شود و حجیت دارد و هرچند دلالت بر نفی فقهی یا عرفی این تلفظ‌ها نمی‌کند، اما هرگز متواتر نیز قلمداد نمی‌شود، بلکه نمادی از قراءات شاذ است. از سوی دیگر، فرآیند ابدال، هرگز به ساحت متنی واژگان قرآن کریم راه ندارد و محدود به تلفظ و قلمرو شفاهی است. در این پژوهش دانستیم که واج ضعیف تر به واج قوی تر بدل می‌شود و معیار قوت و ضعف، صفات حروف نظیر شدت و اطباق و... است که با طبع بادیه نشینان سازگارتر بوده است و این تلفظ‌ها در قبایل مختلف با انگیزه‌های خاص آن اقلیم وجود داشته و هنگام نزول قرآن کریم نیز بدانها توجه شده است و کتابی با جامعیت لهجات و شمول حداکثری پدید آمده که عربی «مبین» نام گرفته است.

۷. پی نوشت‌ها

۱. نظیر: ابن درید در *درج‌مهره اللغه*، ازهری در *تهذیب اللغه*، جوهری در *الصحاح*، ابن فارس در *مقاییس اللغه* و ابن سیده در *المحکم*.
2. Hyman, Larry M. (1989). *Phonology: Theory and Analysis*. Translated by: Y Samare. Tehran: Farhang-e-Moaser [In Persian].
۳. مانند: عنعنه، فثنه، جمععه، فحفه، سنسنة، عأأة، ككففة، كسكسة، ككششة، عجمعة
۴. روزی که آنها را، به صورت، در جهنم کشند که: بچشید عذاب سقر را.
۵. زودا که او را به سقر بیفکنیم.
۶. که چه چیز شما را به جهنم کشانید؟

۷. «مماثلة رجعية» یا «Regressive» که در آن، صدای اول از صدای دوم، اثر می پذیرد. (سیبویه، ۱۹۸۳: ۲/۲۹۳)
۸. «مماثلة تقدمية» یا «Progressive» که در آن، صدای دوم از صدای اول، اثر می پذیرد. (سیبویه، ۱۹۸۳: ۲/۲۹۴)
۹. تا آن گاه که (سد) یا جوج و مأجوج گشوده شود و آنان از بلندی ها به شتاب سرازیر گردند.
۱۰. و در صور دمیده شود و آنان از قبرها بیرون آیند و شتابان به سوی پروردگارشان روند.
۱۱. (ای موسی) از پروردگارت بخواه تا برای ما از آنچه از زمین می روید چون سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برویاند...
۱۲. اورا میان تپه ها درخت می پنداری.
۱۳. و گفتیم: ای آدم، خود و زنت در بهشت جای گیرید. و هر چه خواهید، و هر جا که خواهید، از ثمرات آن به خوشی بخورید. و به این درخت نزدیک مشوید، که به زمره ستمکاران درآید.
۱۴. پس با آن نشان ها که دیده بودند، تصمیم کردند که چندی به زندانش بیفکنند.
۱۵. گوشت قرمز بهتر از گوشت سفید است.
۱۶. ما کوثر را به تو عطا کردیم.
۱۷. هیچ مانعی در برابر آنچه ببخشی نیست و هیچ بخشنده ای برای آنچه بازبدری نخواهد بود.
۱۸. برای نبرد، اسبانی را مهیا کرده ای که در گرماگرم تابستان، در ناز و نعمت بوده اند، با پوشش هایی از بادها در امان بوده اند و جو به آنان داده شده است.
۱۹. و چون آسمان از جای خود کنده شود.
۲۰. پس یتیم را میازار.
۲۱. من (هیچگاه با این الفاظ) نمی گویم که دیگ مردم جوشید و (یا اینگونه نمی گویم که) درب خانه بسته است. بلکه (چنین می گویم که) درب خانه ام بسته است و دیگ جوشید درحالی که خمره و کوزه ای مقابلش قرار دارد.
۲۲. هر آینه درخت زقوم، (۴۳) طعام گناهکاران است. (۴۴) همانند مس گذاخته در شکمها می جوشد. (۴۵)
۲۳. جلد اول از صفحه ۱۲۴ به بعد.
۲۴. بیروت: دار الکتب الجدید، چاپ سوم.
۲۵. جلد اول، صفحه ۱۹ و صفحه ۹۱.

۸. منابع

۸-۱. کتاب ها

- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۴). *ترجمه قرآن کریم*. تهران: انتشارات سروش.
- الازهری، محمد بن أحمد (۱۹۶۷). *تهذیب اللغة*. القاهرة: الدار المصریة للتالیف والترجمة.
- ابن الأثیر، علی بن محمد الجزری (۱۹۷۹). *النهاية في غريب الحديث والأثر*. تحقیق محمود محمد الطنّاحی؛ طاهر أحمد الزاوی. بیروت: المكتبة العلمية.
- أنیس، إبراهیم (۱۹۹۰). *الأصوات اللغویة*. القاهرة: مكتبة الأنجلو المصریة.
- البلوی، یوسف بن محمد المالقی (۲۰۰۹). *کتاب ألف باء في أنواع الآداب و فنون المحاضرات واللغة*. تحقیق خالد عبدالغنی محفوظ. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن حسنون، عبدالله بن حسین السامری (۱۹۴۶). *اللغات في القرآن*. تحقیق صلاح الدین المنجد. القاهرة: مطبعة الرسالة.
- الجاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۸۵). *البيان والتبيين*. تحقیق عبد السلام محمد هارون. الطبعة ۵. القاهرة: مكتبة الخانجي.
- الجُمجُمی، محمد بن سلام (۱۹۶۸). *طبقات الشعراء*. تقديم جوزف هل. بیروت: دارالنهضة العربیة.
- ابن جنّی، عثمان (۱۹۹۰). *الخصائص*. تحقیق محمد علی علی النجار. الطبعة ۲. بیروت: دارالهدی.
- ابن جنّی، عثمان (۱۹۹۳). *سر صناعة الاعراب*. تحقیق حسن هندای. دمشق: دارالقلم.
- ابن جنّی، عثمان (۱۹۹۹). *المحتسب في تبیین وجوه شواذ القراءات والایضاح عنها*. تحقیق علی النجدی ناصف؛ عبدالفتاح إسماعیل شلبي. القاهرة: المجلس الأعلى للشؤون الاسلامیة.
- حسان، تمام (۱۹۹۰). *مناهج البحث في اللغة*. القاهرة: مكتبة الأنجلو.
- ابوحيان، محمد بن یوسف الأندلسی (۱۹۹۸). *إرتشاف الضرب من لسان العرب*. تحقیق رجب عثمان محمد. القاهرة: مكتبة الخانجي.

- ابن خالویه، حسین بن أحمد ذوالنونین. (۱۹۵۷). *مختصر فی شوائب القرآن*. تحقیق فیض الله الهمذانی. الطبعة ۲. القاهرة: نشر برجشتراسر.
- الخطیب، عبداللطیف (۲۰۰۲). *معجم القراءات*. دمشق: دارسعدالدين.
- الراغب الأصفهانی، الحسین بن محمد (۱۴۱۸). *المفردات فی غریب القرآن*. ریاض: مكتبة نزارمصطفى الباز.
- السامرائی، إبراهیم (۱۹۶۱). *دراسات فی اللغة*. بغداد، ----
- ابن السکیت، یعقوب بن اسحاق (۱۹۰۳). *القلب و الابدال (الکنز اللغوی فی اللسن العربی)*. تحقیق أوغست هفنز. بیروت: المكتبة الكاثوليكية للآباء اليسوعيين.
- سیبویه، عمرو بن عثمان (۱۹۸۳). *الکتاب*. تحقیق عبدالسلام محمد هارون. القاهرة: مكتبة الخانجي.
- السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن (۱۹۸۷). *الاتقان فی علوم القرآن*. بیروت: دار احیاء العلوم.
- السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن (۱۹۸۴). *المزهر فی علوم اللغة وأنواعها*. تحقیق محمد أحمد جادالمولی بک؛ محمدأبوالفضل إبراهیم؛ علی محمد الجاوی. القاهرة: دارإحياءالکتب العربیة.
- الشدیاق، أحمد فارس (۱۴۲۷). *سرّ اللیل فی القیل و الابدال*. تحقیق محمد الهادی المطوی. بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- صالح، صبحی (۲۰۰۹). *دراسات فی فقه اللغة*. بیروت: دارالعلم للملایین.
- الطباطبای، محمد حسین (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. الطبعة ۵. قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
- الطبرسی، الفضل بن الحسن (۱۴۱۵). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- الطبری، محمد بن جریر (۱۹۵۴). *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*. الطبعة ۲. مصر: مكتبة مصطفى الحلبي واولاده.
- عبدالباقي، ضاحی (۱۹۸۵). *لغة تميم دراسة تاريخية و صنية*. القاهرة: مجمع اللغة العربية.

- عبدالتواب، رمضان (۱۹۸۳). *التطور اللغوی ... علله و قوائمه و مظاهره*. القاهرة: مكتبة الخانجي.
- عبدالتواب، رمضان (۱۹۸۷). *فصول في فقه العربية*. القاهرة: مكتبة الخانجي.
- العدناني، محمد (۱۹۸۵). *معجم الأخطاء الشائعة*. الطبعة ۲. بيروت: مكتبة لبنان.
- عمراني، غلام رضا (۱۳۸۲). *راهبردهای یاددهی-یادگیری زبان فارسی*. چاپ ۵. تهران: اندیشه سازان.
- ابن فارس، أحمد (۱۹۹۷). *الصاحبي في فقه اللغة و مسائلها و سنن العرب في كلامها*. تحقيق أحمد حسن بسج. بيروت: دارالكتب العلمية.
- الفراهيدي، الخليل بن أحمد (۱۴۰۹). *كتاب العين*. تحقيق مهدي المخزومي؛ إبراهيم السامرائي. الطبعة ۲. بيروت: مؤسسة دارالهجرة.
- الفيروزآبادي، محمد بن يعقوب (۱۹۷۸). *القاموس المحيط*. بيروت: دارالفكر.
- كيا، صادق (۱۳۴۰). *قلب در زبان عربي*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴). *لسان العرب*. الطبعة ۳. بيروت: دار صادر.
- اللغوي، أبو الطيب عبد الواحد بن علي الحلبي (۱۹۶۱). *كتاب الابدال*. تحقيق عز الدين التنوخي. دمشق: المجمع العلمي العربي.
- معن، مشتاق عباس (۲۰۰۱). *المعجم المفصل في فقه اللغة*. بيروت: دارالكتب العلمية.
- موسكاتي، سباتينو و اولندروف، ادفارد و شبتلر، أنطوان (۱۹۹۳). *مدخل إلى نحو اللغات السامية المقارن*. ترجمة مهدي المخزومي؛ عبد الجبار المطليبي. بيروت: عالم الكتب.
- يعقوب، إميل بديع (۱۹۸۲). *فقه اللغة العربية و خصائصها*. بيروت: دارالعلم للملأين.

۲-۸. مقاله ها

- آذرنوش، آذرتاش؛ سلمانی مروس، محمدعلی (۱۳۸۳). «زبان قرآن». *مجله مقالات و بررسیها*، د ۷۵، ش ۷۹، صص ۱۱-۳۹.

- احمدخانی، محمدرضا؛ کردزعفرانلو کامبوزیا، عالیہ؛ حاجی حسنلو، لیلا (۱۳۹۵). «واج شناسی اجتماعی: بررسی موردی قلب واجی در زبان فارسی». *دوماهنامه جستارهای زبانی*. د ۷، ش ۴ (پیاپی ۳۲). صص ۲۱-۳۷.
- حجتی، سیدمحمدباقر (۱۳۵۰). «لهجه ی قرآن و منشأ اختلاف قراءات». *مجله مقالات و بررسیها*، ش ۵-۶، صص ۱۶۱-۱۹۴.
- سرهنگیان، حمید (۱۳۵۶). «شرحی کوتاه درباره ی واکه‌های فارسی (Vowels)». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*. ش ۱۲۴. صص ۴۵۱-۴۶۱.
- شحاته، قباری محمد (۲۰۰۳). الخصائص الصوتية لقبائل وسط الجزيرة العربية وشرقیها من خلال القراءات القرآنیة. *مجله علوم اللغة دراسات علمیه محکمه*. القاہرہ، دارغریب، العدد ۳، المجلد ۶. صص ۸۲-۲۰۸.
- کردزعفرانلو کامبوزیا، عالیہ ؛ تاج آبادی، فرزانه؛ عاصی، مصطفی ؛ آقاگلزاده، فردوس (۱۳۹۴). «بررسی واژ-واجی ستاک گذشته در زبان فارسی». *دوماهنامه جستارهای زبانی*. د ۶، ش ۴ (پیاپی ۲۵). صص ۲۰۱-۲۲۸.
- مطلبی، محمد؛ شبیبانی فرد، فاطمه (۱۳۹۲). «مواردی از واج شناسی تاریخی گویش رودباری کرمان». *نشریه ادب و زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*. ش ۳۴. صص ۳۱۱-۳۲۹.